

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولتیه	ذکر مأخذ	ویرایش دوم	تکمیل مأخذ و ویرایش نهایی

### راهی برای رسیدن به درک حضور خدا و اولیاء خدا<sup>۱</sup>

امیدوارم خداوند ما را مستعد کند که فقط بنشینیم و دیگر خیلی به گفتن و شنیدن نیازی نباشد. همین که واجد ادب نشستن در محضر اولیاء خدا شویم، دیگر کار تمام است. همه‌ی مشکلات ما این است که درک حضور نمی‌کنیم. گفت:

هرگز وجود حاضر غایب شنیده‌ای      من در میان جمع و دلم جای دیگر است

همه‌ی تقلاها هم برای رسیدن به محضر است؛ برای درک محضر است؛ چون همه در محضر هستیم؛ اما از در محضر بودن غافلیم و اگر این عنایت شامل حال ما شود که در محضر خدا بودن و در محضر اولیاء خدا بودن را بچشمیم، درک و لمس کنیم، دیگر چیزی نمی‌ماند. چون یقیناً از آن طرف این‌طور است و خدای متعال مَعَ الخلق است؛ همراه خلق خودش است. خداوند یقیناً به بندگانش قریب و نزدیک است؛ منتها چون توجه نیست، از این نزدیکی بهره نمی‌بریم. محرومیت‌ها مال غفلت و بی‌توجهی است. اگر توجه بیاید دیگر همه‌چیز تمام است. خداوند که در هستی کار ناتمام ندارد! کار خدا تمام است. اگر ما بهره نمی‌بریم برای این است که حواسمان نیست و بی‌توجهیم. او سفره را چیده، غذا را سر سفره گذاشته و ما را هم سر سفره نشانده؛ حواسمان جای دیگر است و از این غذای

<sup>۱</sup> صاحب مجلس، استاد را دعوت به سخنرانی می‌کنند و استاد در مسند سخنرانی مدتی می‌نشینند و سکوت می‌کنند. سپس

می‌فرمایند: حاج آقا به ما فرمودند برو آنجا بنشین و ما هم اطاعت کردیم. و سپس به مناسبت تعبیر «نشستن» بقیه‌ی مطالب را می‌فرمایند.

خوشمزه‌ای که جلوی ماست، لذت و بهره‌ای نمی‌بریم. همین که حواسمان جمع شد همه‌چیز حاضر است. بهشت حاضر است. بالاتر از بهشت، رضوان حاضر است. بالاتر از آن، مقام عنداللهی حاضر است. همه‌چیز حاضر است؛ ما از خدا دوریم! خدا که به ما نزدیک است؛ ما از اولیاء خدا دوریم! آنها که به ما نزدیکند. انسان در محضر خدا حرف بزند؟! اگر انسان دید در محضر خدای متعال است، دیگر اصلاً زبانش به حرف زدن باز می‌شود؟! در محضر حجّت خدا، انسان زبانش به حرف زدن باز می‌شود!!

حتماً شنیده‌اید؛ در احادیث نقل شده که امام مجتبی علیه السلام در سنین طفولیت به منزل می‌آمدند و سخنان پدر بزرگوارشان را برای مادر بزرگوارشان نقل می‌کردند. یک‌بار امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: من هم می‌خواهم ببینم او چطور صحبت‌های مرا نقل می‌کند. حضرت پشت پرده‌ای قرار گرفتند و امام مجتبی علیه السلام خواستند شروع کنند به صحبت، دیدند نمی‌شود! نمی‌شود چون اگر کسی اهل معرفت و ادراک باشد، در محضر ولیّ اعظم خدا نمی‌تواند حرف بزند. حالا امثال بنده اگر جسارت می‌کنیم و زبان باز می‌کنیم، مال این است که نمی‌بینیم؛ شاید خودشان پرده می‌اندازند و ما را غافل می‌کنند به خاطر اینکه حرفی زده شود. حواس ما را پرت می‌کنند تا غافلانه چهارتا کلمه حرف بزنیم؛ و الاّ اگر انسان خودش را در حضور حجّت خدا بداند که یقیناً حجّت خدا همه‌ی عالم را پر کرده است، حجّت خدا اسم اعظم خداست. **وَ بِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ**<sup>۲</sup>؛ ارکان همه‌چیز را آن حقیقت پر کرده است! مگر جایی می‌تواند از حضور حجّت خدا خالی باشد؟! قبلاً خدمتتان عرض کرده‌ایم، همه‌ی هستی مرتبه‌ی نازله‌ی وجود خود حجّت خداست؛ همه‌ی هستی سایه‌ی وجود حجّت خداست؛ مگر می‌شود سایه باشد و صاحب سایه نباشد؟! مگر می‌شود حقیقت نباشد و رقیقه باشد؟ مگر می‌شود قیوم نباشد و سایر چیزها وجود داشته باشد. ولایت، قیوم همه‌چیز است؛ همه‌چیز در عرصه‌ی هستی

---

۲. سیدبن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۲، ص ۷۰۶؛ کفعمی، بلدالامین، ص ۱۸۸؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۶۰ و محدث‌قمی،

مفاتیح‌الجنان، دعای کمیل.

به قیومیت حجت خدا برپاست که مظهر تام اسم قیوم حضرت حق است؛ همه جا هست! هیچ جا از وجود حجت خدا خالی نیست. همان طور که هیچ جا خالی از خود حضرت حق نیست.

اگر ادراک شود که ما در محضر خدای متعال هستیم، طبیعتاً دیگر جایی برای حرف نمی ماند؛ جایی برای صحبت نمی ماند. انسان سکوت می کند و آن سکوت چقدر بزرگ است! سکوت خیلی بزرگ است؛ سکوتی که ناشی از درک در محضر بودن است. آن ادبی که یک فرد اهل معرفت در محضر خدا و در محضر اولیاء خدا می کند، شاید ساعت ها می نشیند و انسان متعجب می ماند که او چرا این طور ساکت نشسته است. این حرف زدن های ما، چه حرف های ظاهری که به زبان، لب و امثال اینها می زنیم و چه حرف هایی که در ذهنمان می زنیم؛ گاهی گوشه ای نشسته ایم و ظاهراً هم با کسی حرف نمی زنیم، اما خدا می داند درونمان چه خبر است! در ذهنمان دائماً در گفتگو و بحث هستیم؛ در اظهار نظر هستیم؛ در مورد دیگران در قضاوت هستیم و ظاهرمان ساکت است. گاهی ذهن هم ساکت می شود، باز یک لایه ی عمیق تر وجودمان دارد حرف می زند؛ در دلمان داریم حرف می زنیم؛ آرزوهایمان، آرمان هایمان، خواسته هایمان، حبّ و بغض هایمان؛ اینها همه ظهورات وجود ماست؛ اگر اینها خاموش شود یعنی آن درک محضر شود؛ آنچه که مانع است، آنچه که حجاب است، آنچه که مایه ی محرومیت است، آن برداشته می شود. در نتیجه خدای متعال روزی ما کند که بتوانیم نشستن در محضر اولیاء خدا و این سکوت را تمرین کنیم.

خداوند حاج آقا دولابی را رحمت کند؛ ایشان می فرمودند: شبی، نصف شبی اگر خدا توفیق داد بیدار شدم و نماز شب خواندی یا مثلاً ذکر می گفتی، عبادتی کردی، تلاوت قرآنی کردی، این کارها که تمام شد، چند دقیقه ساکت بنشین؛ ساکت بنشین در محضر خدا؛ همین که ساکت نشستنی اینها تمرین نشستن در محضر حق در این دنیا است. ما این تمرین را کم انجام داده ایم؛ معمولاً تا می نشینیم یا به محض ورود به حرم چه کار می کنیم؟ یک زیارتنامه باز می کنیم شروع می کنیم به خواندن؛ وقتی

زیارتنامه تمام شد، شروع می‌کنیم به چیزهای دیگر؛ صلوات فرستادن، ذکر گفتن و ...، همه‌ی اینها خوب است؛ همه‌ی اینها قشنگ است؛ اما مدتی هم ساکت بنشین بین از آن طرف چه می‌گویند! البته قشنگ است؛ نماز شب خواندی، قرآن خواندی، ذکر گفتی، نوش جانت! اینها همه از این طرف است؛ ولی خداوند آن طرف متکلم است و متکلم بودن خداوند مثل ما نیست که بعضی وقت‌ها حرف می‌زنیم و گاهی سکوت می‌کنیم. آن حقیقت دائم در حال سخن گفتن است؛ منتها این جنجالی که در وجود ما برپاست، نمی‌گذارد آن صدا را بشنویم. حجت خدا یک لحظه سکوت نمی‌کند، منتها این قیل و قالی که درون ما برپاست، نمی‌گذارد آن صدا را در باطن خودمان بشنویم. اینها از جان ما آمده‌اند! اینکه راجع به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هست: **لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ**<sup>۳</sup> یعنی آن حقیقت از نفس خودت بیرون آمده؛ از درون تو بیرون آمده؛ درون خودت است! همین جملاتی که از مصباح خواندند به عبارات زیارت جامعه‌ی کبیره اشاره دارد که ما ظرفیم و آنها مظلوف؛ آن حقیقت در باطن ماست. هم **أَنْفُسُكُمْ فِي النَّفُوسِ**، هم **أَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ**، هم **أَسْمَاؤُكُمْ فِي الْأَسْمَاءِ**، هم **قُبُورُكُمْ فِي الْقُبُورِ**<sup>۴</sup>. آن حقیقت درون ماست و ما داریم بیرون دنبال آن می‌گردیم. اگر چیزی هم در بیرون ظهور کرده، همانی است که در باطن ما بوده، و در بیرون ظهور کرده است. حقیقت آن در باطن بوده، منتها ما آنقدر سرمان گرم است، یا به بیرون سرمان گرم است یا به افکار، آمال و آرزوهای بیرون، و آن حقیقتی را که در باطنمان است نمی‌بینیم. آن حقیقتی را که قرآن فرمود: **حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ**<sup>۵</sup> برای اینکه به شما خیر برساند حرص و ولعی بی‌نهایت دارد؛ منتها آنها مراعات اختیار بشر را می‌کنند، تا دم در می‌آیند؛ اما در را مثل بعضی‌ها نمی‌شکنند که به زور وارد شوند. حرمت اختیار بشر را مراعات می‌کنند؛ صبر می‌کنند تا انسان خودش

۳. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۲۸.

۴. صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۳۲؛ محدث نوری، مستدرک، ج ۱۰، ص ۴۲۴ و محدث قمی، مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

۵. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۲۸.

در را باز کند. در را که باز کرد، آن وقت می بیند آن کسی را که فکر می کرد اووووه! چقدر دور است و مدام این طرف و آن طرف دنبالش می گشت، **أَيْنَ بَيْتِ اللَّهِ الَّتِي لَا تَخْلُو**، مدام **أَيْنَ أَيْنَ** می گفت، کجاست آن حقیقت؟ همین که سکوت کرد، همین که این در را باز کرد، یعنی همین که «خواست» در ما ایجاد شد، می بینیم که همان جاست. آن حقیقت همان جاست! فیض کاشانی یک بیت شعر دارد که می گوید:

گفتم به کام وصلت خواهم رسید روزی      گفتا که نیک بنگر شاید رسیده باشی

خواست جای دیگر است؛ چون او هست، تو هستی! چون او هست، تو هستی! نه اینکه تو اینجا هستی و منتظری که او بیاید. چون او هست، تو هستی! شعاع وجود اوست که به صورت تو ظهور کرده و اینجا نشسته‌ای. علی‌ای حال اگر سکوت کنیم یعنی سکوت را تمرین کنیم، اگر همین جلسه طوری می شد که ما طاقت می آوردیم و می آمدیم اینجا دور هم می نشستیم و هیچکس حرف نمی زد، هیچکس مداحی نمی کرد، نه سخنرانی و نه چیز دیگری و طاقت می آوردیم که یک ربع، نیم ساعت با توجه به خدا و اولیاء خدا بنشینیم و خودمان را در محضر بینیم، یقیناً بهره‌ی ما بیشتر از آنی می شد که از این صحبت‌ها و گفتگوها می بریم؛ منتها برای بشر اوایل راه سخت است که با سکوت طاقت بیاورد.

از این صحبت‌ها و گفتگوها بهره می بریم؛ منتها تنزیل می شود و در حال بحث ظهور می کند. تنزیل می شود؛ یعنی همین که آن حقیقت به لفظ درمی آید، آن را رقیق کرده‌اند و به ما داده‌اند و دیگر به آن غلظت اصلی نیست. آن حقیقت وقتی می خواهد اول به مفهوم تبدیل شود، چون آن حقیقت که مفهوم نیست، همین که به مفهوم تبدیل شد، یک مرتبه تنزیل شد؛ آن مفهوم همین که شکل عبارات را گرفت، یک مرتبه تنزیل شد؛ وقتی آن عبارات به زبان من جاری شد، یک مرتبه تنزیل شد؛ دقت می کنید؟! لذا انسان چیزی نگوید و همان حضور را درک کند! چون آن حقیقت حتی متعین به تکرار

---

۶. ابن‌مشهدی، مزارالکبیر، ص ۵۷۸؛ سیدبن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۲۹۷ و مفاتیح‌الجنان، دعای ندبه.

نیست. می‌دانید قرآن **تَنْزِيلًا مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ**<sup>۷</sup> است؛ تنزیل است. آن حقیقت قرآن **لَدُنَّا لَعَلِّي حَكِيمًا**<sup>۸</sup> یعنی آن حقیقتی که **لَدُنَّا لَعَلِّي حَكِيمٌ** بود، آمد شد **تَنْزِيلًا مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ!** شد **بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينًا**<sup>۹</sup> اینها تنزیل آن حقیقت است؛ والا حقیقت قرآن سوره ندارد؛ حقیقت قرآن آیه ندارد؛ حقیقت قرآن کلمه ندارد؛ لفظ ندارد؛ حرکت ندارد؛ حقیقت قرآن هیچ‌کدام از اینها را ندارد؛ حقیقت قرآن یک حقیقت واحد است. لذا دیدید که در یک عنایت همه‌ی آن به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داده شد: **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ**<sup>۱۰</sup> همانی که در مرتبه‌ی تنزیل بیست‌وسه سال طول کشید. آن حقیقت، حقیقت غیر متکثر است؛ وقتی می‌خواهد ظهور پیدا کند، تکثر پیدا می‌کند. وقتی می‌خواهد به الفاظ و عبارات تبدیل شود، کتاب شود، نوشته و امثال اینها شود، تنزیل پیدا می‌کند. لذا اگر کسی به قبل از این مفاهیم راه پیدا کند، دیگر اصلاً به الفاظ هم نیازی نیست و آن حقیقت قرآن را یک‌جا می‌گیرد. به‌رحال همین حرف زدن‌های من هم عرض کردم که نشان‌دهنده‌ی غفلت ماست!

امیدوارم خدای متعال ما را با این انواری که در باطن ماست و بعضاً کم توجهیم، آشنا کند. جسارت نمی‌کنم، خودم را عرض می‌کنم؛ کم توجهیم و کم بهره می‌بریم. آن حقیقت را به ما داده‌اند، کم بهره می‌بریم! خدا رحمت کند حاج آقای دولابی را، می‌فرمودند: شما گاهی در جیب‌تان کلّی پول دارید، اما یادتان نیست که پول دارید؛ گوشه‌ی خیابان می‌ایستید و می‌گویید: من چطور تا خانه‌ام بروم؟ آخر هم مجبور می‌شوید با چه زحمتی در آفتاب داغ و سر ظهر در تابستان راه طولانی را پیاده تا خانه بروید. خانه که رسیدید، دارید لباس‌تان را درمی‌آورید، یک‌دفعه دست‌تان به جیب‌تان می‌خورد و می‌بینید ای داد بیداد! چقدر پول در جیب‌تان بود و این‌همه راه را مجبور شدید پیاده بیایید! در جیب‌تان بود، توجه

۷. سوره‌ی واقعه، آیه‌ی ۸۰ و سوره‌ی حاقه، آیه ۴۳.

۸. سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۴.

۹. سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۱۹۵.

۱۰. سوره‌ی قدر، آیه‌ی ۱.

نداشتید! امیدوارم خدای متعال آن عطیایی را که در وجود دوستان اهل بیت علیهم السلام قرار داده، این توجّه را هم نصیب آنها کند که از آن بهره ببرند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ